




Exploring the Jurisprudential Ruling of Tolerance of Testimony in Case of Crimes Purely Against God's Rights (*Haqq Allāh*)

Dr. Mohammad Ali Moheb Al Rahman  (Corresponding Author), Assistant Professor, Department of Fiqh and Law, Faculty of Theology, Shahid Madani University of Azarbaijan, Tabriz, Iran

Email: m.moheb@azaruniv.ac.ir

Dr. Mazhar Gharamaleki, Professor, University of Tehran

Dr. Mohammad Mahdi Moheb Al Rahman, Assistant Professor, Department of Jurisprudential and Legal Issues, Research Center for Jurisprudence and Law, Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran

Abstract

The present study aims at providing a clear and reasonable jurisprudential answer to the following questions: What is the responsibility of someone who is informed of the commission of a crime purely against God's rights, such as crimes of breaching chastity or alcohol consumption? Should the person witness the incident and record its details, or should they neglect the commission of crime? Also, if they encounter such a crime for any reason, should they pursue the issue to prove the crime to legal authorities, is it obligatory to remain silent, or is it optional? Through an analysis of relevant verses (*āyahs*) and accounts related to the issue and by consulting the opinions of jurists and analyzing probable theories, it is revealed that bearing witness to the crime and testifying is obligatory upon generalities (*umūmah*) and applications (*itlāqāt*) in case of crimes related to the rights of individuals. However, in cases referred to as crimes purely against God's rights (*Haqq Allāh-i mahdh*), bearing witness to the crime is not only non-mandatory, but also reprehensible. In such cases, bearing witness is unethical and against the teachings of *Shari'a*, because based on *āyahs* and accounts, violating a person's privacy and spying (which is necessary in such cases) are prohibited, and hiding the sin is obligatory. Additionally, bearing witness which can expose oneself to punishment (*Tāzīr*) or the penalty of false accusation (*qazf*) are both reprehensible and condemned on a logical and jurisprudential basis.

Keywords: bearing witness to a crime, testimony, crimes against God's rights, crimes against rights of individuals





سال ۵۶ - شماره ۱ - شماره پیاپی ۱۳۶ - بهار ۱۴۰۳، ص ۲۱۲ - ۱۸۷	شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۳۹
HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/	شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۳۸۹۲
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۰۹	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۵/۱۱
DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2022.76824.1379	نوع مقاله: پژوهشی

واکاوی حکم فقهی تحمل و ادای گواهی در جرایم حق الله محض

دکتر محمدعلی محب الرحمان (نویسنده مسئول)

استادیار گروه فقه و حقوق، دانشکده الهیات، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران

Email: m.moheb@azaruniv.ac.ir

دکتر علی مظهر قراملکی

استاد دانشگاه تهران

دکتر محمد مهدی محب الرحمان

استادیار گروه مسائل فقهی و حقوقی، پژوهشکده فقه و حقوق، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران

چکیده

جستار حاضر در پی دستیابی به پاسخ روشن و مستدل فقهی به این پرسشهاست که چه تکلیفی برعهده کسی است که از وقوع جرمی از جرایم حق الله محض، چون جرایم منافی عفت و شرب خمر باخبر می‌شود؟ آیا باید به سمت مشاهده واقعه برود و جزئیات حادثه را مضبوط سازد، یا لازم است چشم‌پوشی کند و وقوع جرم را نادیده گیرد؟ نیز چنانچه به هر دلیل، چنین جرمی را مشاهده کرد، آیا باید در پی اثبات جرم برای مراجع قانونی برآید یا واجب است سکوت کند یا اینکه مخیر است؟ با تحلیل آیات و روایات مرتبط به مسئله و آرای فقها و نقد نظریه‌های محتمل، این نتیجه به دست آمد که در جرایمی که با حق اشخاص مربوط است به حکم عمومات و اطلاعات، تحمل و ادای شهادت واجب است، اما مواردی که حق الله محض نامیده می‌شود، تحمل شهادت نه تنها واجب نیست، بلکه مذموم است و ادای شهادت نیز چه بسا غیراخلاقی و برخلاف آموزه‌های شریعت است؛ چراکه براساس آیات و روایات، بی‌آبروکردن افراد و تجسس که لازمه چنین مواردی است، ممنوع و پوشاندن گناه، واجب شمرده شده است؛ افزون بر اینکه، ادای شهادت که سبب قراردادن خود در معرض تعزیر و یا مجازات قذف است، به حکم عقل و شرع، منهی و مذموم است.

واژگان کلیدی: تحمل شهادت، ادای شهادت، جرایم حق الله، جرایم حق الناسی.

مقدمه

راجع به جرایم حق‌اللهی محض این سؤال مطرح می‌شود که آیا مؤمنان برای فریضه نهی از منکر در صورت مشاهده جرم لازم است که مجرمان را به مراجع قانونی معرفی کنند و دلایل مجرمیت آن‌ها را به دادگاه ارائه دهند یا اینکه بهتر است افراد در صورت مشاهده جرم، از محل جرم خارج شوند و واقعه را نادیده گیرند و عبور کنند.

اهمیت و ضرورت بررسی مسئله از این روست که از سویی، در آیات و روایات و آرای فقیهان، بر لزوم رعایت احکام شریعت و اجرای حدود الهی تأکید شده است^۱ و از سوی دیگر، از اشاعه فحشا و رسواکردن و بی‌آبروکردن مؤمنان نهی شده است؛ چراکه ممکن است تحمل و ادای شهادت در این‌گونه جرایم، برخلاف عفت عمومی باشد و منجر به رسوایی مجرم و بی‌آبرویی و شرمساری خانواده و خویشان او شود و احیاناً پیامدهای ناگوار به بار آورد.

البته سخن در حق‌الله محض است و منظور، آن دسته از جرایم حق‌اللهی است که هیچ جنبه حق‌الناسی؛ یعنی حق اشخاص در آن وجود نداشته باشد، اما در مواردی که بخشی از واقعه به حق‌الناس مربوط شود، خارج از محل بحث است؛ چراکه در این فرض، تحمل شهادت و ادای آن، به‌منظور احقاق حق‌الناس واجب است^۲ که تفصیل آن بیان خواهد شد. بنابراین، مورد بحث حتی شامل تجاوز به عنف نمی‌شود؛ چون در تجاوز به عنف، هرچند مجازات از باب حق‌الله است، اما بخش مهمی از جرم، آسیب به حق دیگری است؛ چراکه عرض از مهم‌ترین حقوق افراد است و افزون بر آن، ارش‌البکاره و مهرالمثل نیز مطرح است.

برخی از فقیهان، ادای شهادت در حق‌الله محض را نیز تحت عمومات و جوب شهادت و از قواعد ثابت شرع می‌دانند^۳ و برخی تصریح کرده‌اند که در صورت وجود همه شرایط، ادای گواهی برای اثبات جرم از وظایف دینی است. این نظرات، گذرا و بدون بررسی تفصیلی ادله بیان شده است، درحالی‌که به نظر می‌رسد موضوع نیازمند بحث و بررسی بیشتر است و لازم است جزئیات و شرایط آن تبیین شود.

در قوانین موضوعه، مسئله تحمل و ادای گواهی در حق‌الله محض، به‌طور خاص مدّ نظر قرار نگرفته و تفاوت آن با موضوعات دیگر کیفری دیده نشده است. البته بر اساس ماده ۱۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری:

۱. نور: ۲؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۲/۲۸؛ سبزواری، مهذب الأحكام، ۲۲۴/۲۷.

۲. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۱۸۰/۴۱؛ شهید ثانی، مسالک الأفهام، ۲۶۳/۱۴ و ۲۶۶.

۳. موسوی گلپایگانی، الدر المنضود، ۲۲۵/۱؛ موسوی گلپایگانی، تقریرات، ۸۶/۱.

۴. مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، ۲۳۰/۱.

«انجام هرگونه تعقیب و تحقیق در جرایم منافی عفت ممنوع است و پرسش از هیچ فردی در این خصوص مجاز نیست، مگر در مواردی که جرم در مرئی و منظر عام واقع شده و یا دارای شاکی یا به عنف یا سازمان یافته باشد که در این صورت، تعقیب و تحقیق فقط در محدوده شکایت و یا اوضاع و احوال مشهود توسط مقام قضایی انجام می‌شود.»، منظور از جرم مشهود جرمی است که عناصر آن در معرض رؤیت و مشاهده سطح جامعه قرار داشته باشد.^۱

بنا بر اصول، در این ماده وظیفه دادرس در جرایم حق‌اللهی محض، عدم تحقیق دانسته شده، اما وظیفه سایر مؤمنان به طور مشخص بیان نشده است؛ البته وقتی تحقیق و تجسس توسط دادرس ممنوع باشد، به طریق اولی تحقیق و تجسس توسط افراد عادی نیز مجاز نخواهد بود، ولی مشخص نیست که اگر شخص عادی اقدام به تجسس کرد و عمداً جرم منافی عفت را مشاهده کرد، با مجازاتی مواجه است یا خیر؟ همچنین بر اساس ماده ۲۰۴ قانون آیین دادرسی کیفری، در صورتی که گواه بدون عذر موجه به احضار مقامات قضایی بی توجهی کند، جلب می‌شود؛ لکن این ماده به طور کلی درباره گواهی گواه است و به طور خاص، جرایم حق‌اللهی محض در آن مدنظر قرار نگرفته است.

در خصوص پیشینه موضوع باید گفت: محققان درباره تمایز بین حق‌الله و حق‌الناس مطالب فراوانی نگاشته‌اند: در مقاله «حق‌الله و حق‌الناس»، نویسنده به توضیح اصل تقسیم حق و تمایز بین حق‌الناس و حق‌الله پرداخته است. نویسنده در مقاله «قاعده فقهی تقدم حق‌الناس بر حق‌الله»، تقدم یا عدم تقدم حق‌الناس را جمع به حق‌الله را بررسی کرده است. مقاله «آثار قضایی حق‌الله و حق‌الناس» جایگاه حق‌الله و حق‌الناس در ساختار قضایی اسلام را مدنظر قرار داده است، بی آنکه درباره حق‌الله محض، بحث مستوفایی داشته باشد. نویسنده در مقاله «قلمرو شفاعت در اقسام مجازات»، جایگاه حق‌الله و حق‌الناس در یکی از فروع مسائل جزایی؛ یعنی امکان شفاعت را بررسی کرده است. همچنان که مشاهده می‌شود مقالات مذکور به حق‌الله و حق‌الناس توجه کرده‌اند، اما موضوع تحمل و ادای شهادت در حق‌الله محض در آن‌ها بررسی نشده است که نوشتار حاضر به آن می‌پردازد.

در خصوص ادای شهادت نیز مقالات زیادی نوشته شده است که فروع مختلف آن را بررسی کرده‌اند،

۱. شاکری، «پاسخ به جرم مشهود در سیاست جنایی ایران با نگاهی به حقوق انگلستان»، ۸۴.

۲. استادی، «حق‌الله و حق‌الناس»، ۱۶۸ تا ۱۵۳.

۳. فاضل لنگرانی، «قاعده فقهی تقدم حق‌الناس بر حق‌الله»، ۲۵ تا ۹.

۴. روحانی مقدم، «آثار قضایی حق‌الله و حق‌الناس»، ۱۱۱ تا ۹۹.

۵. میرخلیلی، «قلمرو شفاعت در اقسام مجازات»، ۱۳۷ تا ۱۱۵.

از جمله: «اثر تعذر حضور شاهد برای ادای گواهی»،^۱ «بررسی فقهی الزام به ادای شهادت در دعاوی کیفری»،^۲ «گستره گواهی و شهادت زن در اسلام».^۳

شایان ذکر است که در هیچ یک از این مقاله‌ها درباره حکم فقهی تحمل شهادت و ادای آن در حق الله محض بحثی به میان نیامده است و در مکتوبات دیگری هم که به دلیل رعایت اختصار مطرح نشد، بحث درخور توجهی درباره مسئله مقاله مشاهده نمی‌شود و این امر، اهمیت پرداختن به مسئله یادشده را چنان‌که گذشت دوچندان می‌سازد. نوشتار حاضر به منظور واکاوی و حل مسئله، ابتدا درصدد بررسی ادله و عمومات و وجوب تحمل و ادای شهادت برآمده و با بررسی تفصیلی آن‌ها و ملاحظه سایر دلایل، نظریه عدم شمول عمومات را راجع به تحمل و ادای شهادت در حق الله محض، با ملاحظات اختیاری کرده و سپس به نتیجه‌گیری پرداخته است.

۱. عمومات و وجوب تحمل و ادای شهادت

برحسب قواعد، تحمل و ادای شهادت، واجب است. به موجب آیه شریفه «وَلَا يَأْتِ الشُّهَادَةَ إِذَا مَا دُعُوا»،^۴ هرگاه شهود را به منظور ادای شهادت به مجلس داوری فرا خوانند، نباید از حضور و ادای شهادت امتناع ورزند و در آیه «وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمٌ قَلْبُهُ»،^۵ به صراحت از کتمان شهادت نهی و بیان شده است که کتمان کنندگان، به دل گناهکارند. همچنین آیه «وَلَا تَكْتُمُوا شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذَا لَمَسْنَا الْأَيْمِينَ»^۶ تصریح دارد که گواهان باید معتقد باشند که شهادت خدا را کتمان نمی‌کنیم و گرنه از گناهکاران خواهیم بود. روایات متعدد نیز به صورت کلی بر این موضوع دلالت دارد و مشهور یا اجماع فقیهان نیز در این امر اتفاق نظر دارند.^۸

از آنجا که مورد آیات مذکور و بیشتر روایات، حق الناس است و معلوم نیست که عمومیتی در خصوص حق الله محض داشته باشند؛ لذا این پرسش پیش می‌آید که آیا این حکم؛ یعنی ضرورت تحمل و

۱. حسن‌زاده، «اثر تعذر حضور شاهد برای ادای گواهی»، ۱۱۱ تا ۹۵.

۲. نوبهار، «بررسی فقهی الزام به ادای شهادت در دعاوی کیفری»، ۱۵۴ تا ۹۳.

۳. صدری، «گستره گواهی و شهادت زن در اسلام»، ۹۶ تا ۷۱.

۴. بقره: ۲۸۲.

۵. بقره: ۲۸۳.

۶. مانده: ۱۰۶.

۷. حر عاملی، وسائل الشیعه، ۳۰۹/۲۷.

۸. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۱۸۰/۴۱؛ شهید ثانی، مسالک الأفهام، ۲۶۳/۱۴ و ۲۶۶.

۹. بقره: ۲۸۲ و ۲۸۳؛ مانده: ۱۰۶.

۱۰. حر عاملی، وسائل الشیعه، ۳۰۹/۲۷.

ادای شهادت، شامل حق الله محض هم می شود یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا حق الله محض، به صورت تخصیص یا تخصص از این عموم خارج است یا خیر؟
باتوجه به دلایل ذیل به نظر می رسد حکم وجوب تحمل و ادای شهادت، شامل حق الله محض و نیز تحمل و ادای شهادت به طور مطلق نیست؛ باین حال چنان که خواهد آمد محتمل است تحمل و ادای شهادت در موارد خاص واجب باشد که تحقق آن هم عملاً و عرفاً بسیار نادر است و اینک به تفصیل به آن می پردازیم.

۲. عدم شمول عمومات وجوب تحمل شهادت در خصوص حق الله محض

تحمل شهادت، به معنای احساس امر مشهود توسط شاهد، شامل مشاهده عمدی یا غیر عمدی واقعه ای است که آثار حقوقی یا کیفری دارد. مشاهده غیر عمدی، از اعمال اختیاری نیست؛ لذا حکم فقهی و قانونی ندارد؛ مثل اینکه کسی در حین راه رفتن فریادی می شنود و ناخودآگاه سر خود را بر می گرداند و فرورفتن چاقو به قلب انسانی را مشاهده می کند که در این دست موارد، این پرسش که تحمل شهادت چه حکمی دارد، فاقد معناست؛ چراکه گواه، ناخودآگاه حادثه ای را مشاهده کرده است. بنابراین، تحمل غیر عمدی شهادت از افعال اختیاری نیست، لذا حکمی ندارد و در این مورد بین جرایم حق الهی محض یا حق الناس تفاوتی وجود ندارد.

مشاهده عمدی واقعه ای که آثار حقوقی یا کیفری دارد همان طور که اشاره شد، به حکم برخی آیات قرآن کریم و روایات و نظرات فقیهان، بر حسب قواعد واجب است؛ ولی درباره مسائل مربوط به جرایم حق الله محض، واجب بودن مشاهده عمدی واقعه، مشکوک و فاقد دلیل است و چنان که خواهد آمد از برخی دلایل و فروع فقهی استفاده می شود که در این نوع امور، تحمل عمدی شهادت نه تنها واجب نیست؛ بلکه از باب مقدمه حرام، ممنوع است؛ چراکه در چنین مواردی تحمل شهادت مستلزم اموری است که در شریعت به صراحت از آن نهی شده است؛ برای مثال، تحقق تحمل شهادت در امور منافی عفت، همراه با تجسس و مشاهده واقعه است که هر دو بر حسب ادله فقهی و اخلاق اسلامی ممنوع و مذموم است. در ادامه، این امر به تفصیل بررسی می شود.

۲.۱. ممنوعیت تجسس

آیه ۱۲ سوره حجرات، بخش «... و لاتجسسوا...»، به صراحت بر ممنوع بودن «تجسس» دلالت دارد. در روایات و فقه اسلامی، به وجوب اجتناب از تجسس تصریح شده است. تجسس، به جست و جوی از

عیوب و گناهان افراد قبل از اینکه ظاهر شوند معنا شده است.^۲

معنای حداقلی تجسس، گناهانی است که افراد در خفا انجام می‌دهند. فرض این است که شخص، در حال ارتکاب جرم مربوط به حقوق خداوند است و گواه، ناخودآگاه عمل را مشاهده نکرده است، بلکه به هر دلیلی گمان کرده که چنین جرمی در حال وقوع است؛ آیا وظیفه دارد که عمداً جرم را مشاهده کند و شهادت را تحمل کند یا آنکه وظیفه عدم تجسس اقتضا می‌کند که عمداً چیزی را مشاهده نکند؟ به نظر می‌رسد مشاهده عمدی، نوعی تجسس باشد؛ چون جرم از دید او مخفی است و با مشاهده عمدی است که جرم دیده می‌شود؛ مثلاً صدای مشکوکی را می‌شنود و احتمال می‌دهد گناهکاران مشغول شرب خمر باشند، به نظر می‌رسد به سمت صدافتن و مشاهده شراب‌خواری دیگران، تجسس تلقی شود. بنابراین، اقدام به تحمل شهادت در خصوص این قبیل جرایم، نمی‌تواند صحیح باشد.

البته در خصوص حق الله چنین حکمی جریان دارد، وگرنه در خصوص حق الناس همان‌طور که بیان شد به حکم آیه ۲۸۲ سوره بقره و نظر مشهور فقیهان، تحمل شهادت واجب است؛ چراکه زمانی که مظلوم، مورد ظلم قرار می‌گیرد، حداقل کار ممکن آن است که اشخاص به دعوت مظلوم واقع را مشاهده کنند.

مناسب است به رابطه ممنوعیت تجسس و عمومات و جوب نهی از منکر نیز توجه شود: همان‌طور که در ماده ۳ «قانون حمایت از آمران به معروف و ناهیان از منکر» و نظرات محققان تبیین شده است، نهی از منکر در خصوص گناهان آشکار واجب است و اموری که مستور از چشمان عموم مردم است، مشمول عمومات نهی از منکر قرار نمی‌گیرد یا اینکه نهی از منکر در خصوص آن‌ها منوط به مواردی است که بدون تجسس کشف شود و در این موارد نیز نهی از منکر تنها باید به شکل خصوصی و نه به شکل علنی انجام شود.

بنابراین، مشاهده عمدی جرم حق الله محض، تجسس است و تجسس، به تصریح قرآن کریم و نظر فقه امامیه، امری حرام به شمار آمده است.

۲.۲. وجوب ستر

روایات فراوانی در سنت اسلامی وجود دارد که بر وجوب ستر تأکید دارد.

۱. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۲۹۸/۱۳؛ شافعی، الأم، ۱۲۰/۴.

۲. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۲۹۸/۱۳؛ طوسی، تفسیر التبیان، ۳۵۰/۹؛ طبرسی، مجمع البیان، ۲۲۸/۹؛ مقدس اردبیلی، زبدة البیان، ۴۱۷/۱؛ طباطبائی، المیزان، ۳۲۳/۱۸.

۳. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۱۸۰/۴۱؛ شهید ثانی، مسالک الأفهام، ۲۶۳/۱۴ و ۲۶۶.

۴. ورعی، «امر به معروف و نهی از منکر و گناهان پنهان و آشکار»، ۸۱.

به صورت مرسل از طریق امامان معصوم از امام علی (ع) نقل شده است که فرمودند: «لو وجدت مؤمناً علی فاحشة لسترته بثوبی؛ اگر مؤمنی را ببینم که مرتکب فحشایی می شود، با لباسم او را می پوشانم.»^۱ در نقل دیگری به طور مرسل آمده است که پیامبر گرامی اسلام از امام علی (ع) می پرسند که اگر مردی را بر فحشایی ببینی چه می کنی؟ آن حضرت پاسخ می دهند که او را می پوشانم و پیامبر اکرم می پرسند اگر برای بار دوم آن مرد را در حال فحشا ببینی چه می کنی؟ و ایشان پاسخ می دهند که با عبایم او را می پوشانم تا سه بار و پیامبر (ص) می فرماید: «لا فتی إلا علی» و فرمودند: «استروا علی إخوانکم»؛ آیا در صحیفه سجادیه چنین آمده است: «اللهم إني اعتذر إليك... من عیب مؤمن ظهر لی فلم أستره»؛ یعنی نزد خداوند عذرخواهی شده است از اینکه ممکن است عیب مؤمنی را مطلع شده باشد ولی نپوشانده است. همچنین به صورت مرسل از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمودند: «کسی که مطلع شود که مؤمنی گناهی کرده است و آن را افشا کند و کتمان نکند و از خداوند برای او طلب غفران نکند، نزد خداوند مانند این است که خود مرتکب آن گناه شده است.»^۲

اگرچه روایات ذکر شده مرسله است، اما این نوع روایات آن قدر زیاد است که جزو سنت اسلامی قرار دارد و از بدیهیات فقه و اخلاق اسلامی شمرده شده است.^۳

روشن است که مشاهده جرم، با دستور به وجوب ستر ناسازگار است؛ چراکه ستر، یعنی پوشاندن و مخفی کردن و اگر شخص عمداً اقدام به مشاهده کند، با مخفی کردن متضاد است.

بنابراین، حتی اگر مشاهده عمدی تجسس تلقی نشود، ادله وجوب ستر اقتضا دارد که اگر مؤمنی احساس کند جرمی از دسته حق الله در حال انجام است، باید به تعبیر روایت، عبایش را بر آن بکشد تا جرم، مستور و مخفی بماند و باعث افشای جرم نشود.

البته جرایم مشهود طبعاً مستور نیستند تا وجوب ستر درباره آن‌ها معنا داشته باشد. با اوصافی که در روایات آمده است، منظور از مشهود جرمی خواهد بود که برای همگان مشاهده شدنی باشد و مجرم برای

۱. ابن اشعث، الأشعثیات، ۲۴۲؛ ابن حیون، دعائم الإسلام، ۴۴۶/۲.

۲. نوری، مستدرک، ۴۲۶/۱۲؛ بروجردی، جامع احادیث الشیعة، ۱۸۷/۱۶.

۳. امام زین العابدین، الصحیفه السجادية، ۱۶۶.

۴. «من اطلع من مؤمن علی ذنب أو سینه، فأفشی ذلك علیه و لم یکتتمها و لم یستغفر الله له، کان عند الله کعاملها، و علیه وزر ذلك الذی أفشاه علیه، و کان مغفوراً لعاملها، و کان عقابه ما أفشی علیه فی الدنيا مستور ذلك علیه فی الآخرة، ثم یجد الله أکرم من أن ینتی علیه عقاباً فی الآخرة». مفید، الاختصاص، ۳۲؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۱۶/۷۲؛ نوری، مستدرک، ۴۲۵/۱۲؛ بروجردی، جامع احادیث الشیعة، ۱۸۹/۱۶.

۵. صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۲۹۸/۱۳.

۶. نصیرالدین طوسی، اخلاق ناصری، ۱۷۵ و ۱۸۰ و ۲۷۶؛ نراقی، معراج السعادة، ۵۴۰؛ فیض کاشانی، المحجة البيضاء، ۳۲۶/۳؛ مامقانی، مرآة الکمال، ۳۴۱/۲.

پوشاندن آن تلاشی نکرده باشد، وگرنه در صورتی که مجرم در محیط عمومی به شکلی مرتکب جرمی شود که عادتاً برای عموم، مشاهده‌شدنی نیست و مرتکب در صدد پوشاندن آن است، در این صورت بر اساس روایات یادشده، شاهد جرم باید آن را بپوشاند، نه آنکه آن را افشا کند. ظاهر روایات، به‌ویژه روایت امام علی(ع)، به‌وضوح بر این امر دلالت دارد؛ چراکه مورد سؤال این است که اگر شخصی را بر فحشایی ببینی و بعید است منظور آن باشد که با تجسس و ورود به منزل دیگران، مجرم در حال فحشا مشاهده شود؛ بلکه به نظر می‌رسد به‌نوعی منظور آن است که در معبر عام، شخصی بر فحشایی دیده شود.

بنابراین، تحمل شهادت در این نوع جرایم واجب نیست، به‌جز در مواردی که جرم مشهود است یا شاکی خصوصی دارد، به‌ویژه اینکه برخی از این جرایم، مانند زنا نیاز به دقت در مشاهده دارد که بعید است تحت نهی «لاتجسسوا» قرار نگیرد.

۲.۳. وظیفه مؤمنان راجع به تحمل شهادت در حق الله محض

نتیجه اینکه تحمل شهادت، مخصوصاً به‌طوری که جزئیات مدّ نظر در حق الله مشاهده شود، در برخی از موارد به حکم «لاتجسسوا» حرام است و همچنین در برخی از موارد، به حکم وجوب ستر، حرام یا مکروه است و در مواردی که ناگهانی یا در ملا عام باشد، به‌گونه‌ای که ناخودآگاه دیده شده است، حکمی ندارد؛ چون عمل اختیاری نبوده است.

در نهایت باید گفت: تحمل عمدی شهادت در حق الله محض واجب نیست، حتی ممکن است به مقتضای نهی از تجسس و وجوب ستر، حرام یا مکروه باشد.

۳. عدم شمول عمومات و وجوب ادای شهادت در خصوص حق الله محض

پس از اثبات عدم وجوب تحمل عمدی شهادت در حق الله محض، این سؤال پیش می‌آید که اگر شخصی به هر دلیلی، عملی مجرمانه مربوط به حق الله محض را مشاهده کرد؛ چه به‌طور ناخودآگاه و چه با اعتقاد به اینکه مشاهده‌عمدی جرم منعی ندارد، در این صورت، اقامه شهادت و ارائه گواهی در خصوص

آن چه حکمی دارد؟ آیا ادای شهادت بر وی واجب است یا هیچ حکم الزامی متوجه او نیست؟

برحسب قاعده و به‌طور کلی، ادای شهادت واجب است؛ اما چنان‌که خواهد آمد برخی احکام برآمده از آیات و روایات متعدد و نظرات فقیهان نشان می‌دهد که ادای شهادت در جرم‌های مربوط به حق الله محض، نه تنها واجب نیست؛ بلکه چه‌بسا ناپسند و مورد تقبیح شرع قرار گرفته است؛ توضیح آنکه، دستوری از قرآن کریم یا روایات وجود ندارد که به‌طور صریح شهادت در حق الله را ممنوع سازد و همچنین

دستوری وجود ندارد که صراحتاً بیان کند که ادای گواهی در حق الله محض واجب نیست ولی در ذیل، دستورات و فروعی ذکر می‌شود که ممکن است بتوان از آن‌ها استنباط کرد که در حق الله محض، ادای شهادت واجب نیست یا در شرایطی واجب است که عملاً تحقق آن شرایط نادر است.

موارد زیر از این جهت بررسی می‌شود که نشان‌دهنده دشواری شرایط شهادت صحیح در جرایم حق الله محض است؛ به طوری که عملاً به واقعیت پیوستن موقعیتی که ادای شهادت بلااشکال باشد را به امری نادر تبدیل می‌کنند.

از فروع ذیل چنین نتیجه گرفته شده است که بر طبق اصول، ادای گواهی در جرایم حق الله محض واجب نیست؛ چراکه ادای اولین گواهی مکروه است و به علاوه، به ندرت موقعیتی را می‌توان تصور کرد که گواه در معرض حد قذف قرار نگیرد و از آنجا که هدف از مجازات قذف، جلوگیری از نسبت دادن جرم به دیگری است؛ لذا به نظر می‌رسد شرع انور با در نظر گرفتن مجازات قذف برای اکثر قریب به اتفاق موارد خارجی، به دنبال جلوگیری از ادای گواهی، به جز در موارد نادر بوده است.

البته در موارد نادر که جرم به طوری در مرئی و منظر عموم بوده است که گواهان به هیچ عنوان در معرض حد قذف قرار نخواهد گرفت که تفصیل آن بیان خواهد شد، ادای گواهی بلااشکال است.

۳.۱. حد افترا در صورت گواهی توسط کمتر از نصاب

قرآن کریم تصریح فرموده است که: «لَوْ لَاجَاؤُ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ.» از این آیه مبارکه می‌توان استنباط کرد که در صورتی که کمتر از چهار شاهد برای اثبات برخی از جرایم شهادت دهند، از نظر خداوند؛ یعنی شرعاً همه آن‌ها محکوم به دروغ‌گویی هستند، هر چند در واقع راست گفته باشند.

به طور مشخص در مسئله نسبت زنا بر محصنات، اگر تعداد گواهان کمتر از میزان لازم، مثلاً کمتر از چهار شاهد مرد باشد، همه گواهان مشمول حد قذف خواهند بود که به گفته جمعی از فقیهان در این خصوص اجماع وجود دارد و از بدیهیات فقه است.^۴

باید توجه داشت که مجازات قذف، تنها به دلیل نسبت خلاف واقع و دروغ‌گویی نیست؛ بلکه ممکن است قاذف راست گفته باشد، ولی هدف مجازات قذف، صیانت از آبروست؛ چیزی که آیه «لاتجسسوا»

۱. نور: ۱۳.

۲. محقق حلی، شرائع الإسلام، ۱۳۹/۴؛ علامه حلی، تحریر الأحكام، ۲۶۶/۵.

۳. شهید ثانی، الروضة البهية، ۴۹/۹؛ طباطبائی، ریاض المسائل، ۴۶۴/۱۵؛ صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۲۹۸/۴۱.

۴. فاضل لنکرانی، تفصیل الشریعة، ۱۲۰.

آن را تضمین کرده است.^۱

نتیجه این فرع آن است که اگر شخصی به هر دلیلی یکی از جرایم حق الله محض را مشاهده کرد و اکنون می‌خواهد در دادگاه شهادت دهد ولی می‌بیند که گواهان از نظر تعداد، واجد شرایط نیستند؛ مثلاً در جایی که چهار گواه مرد لازم است، تنها سه نفر هستند یا در جایی که شش گواه مرد و زن لازم است، فقط پنج نفر هستند، در این موارد، گواه نباید شهادت دهد؛ چراکه بر اساس آیه مبارکه ۱۳ سوره نور وقتی مدعی بر ادعای خود شاهد لازم را نیاورد، نزد خدا و شرعاً محکوم به دروغ‌گویی است؛ چه در واقع دروغ باشد یا راست گفته باشد. به همین دلیل است که تصریح شده است که اگر سه نفر این نوع جرایم را مشاهده کرده و یقین داشته باشند باز هم جایز نیست که اقدام به اقامه شهادت کنند.

بنابراین، حاصل فرع این است که اگر تعداد گواهان کمتر از نصاب مقرر باشد، ادای گواهی واجب نیست و ممکن است حرام باشد؛ چراکه از نظر قرآن کریم اگر چنین شخصی شهادت دهد، دروغ‌گوست و به حکم قرآن و نظرات فقیهان، باید بر او حد قذف جاری شود؛ یعنی نباید اقدام به ادای گواهی کند، چون بدیهی است که هدف از اجرای حد قذف، جلوگیری از نسبت دادن است که در اینجا به معنای جلوگیری از ادای گواهی خواهد بود.

۳. ۲. کراهت شهادت به عنوان اولین گواه

عبارت معروفی از امام علی (ع) نقل شده است که فرمودند: «لَا تُكُونُ أَوَّلَ الشُّهُودِ الْأَرْبَعَةِ أَحْسَنِي الرُّوْعَةِ أَنْ يَنْكُلَ بَعْضُهُمْ فَأَجْلَدَ»^۲ این روایت آن چنان مهم است که برخی از علما در چند کتاب خود بدان استناد کرده‌اند؛^۳ به این معنا که «من اولین نفر از شاهدان چهارگانه [برای اثبات زنا و مانند آن] نخواهم بود؛ نگران این موضوع هستم که برخی از گواهان، حاضر به ادای گواهی نشوند و من به شلاق محکوم شوم». این روایت به حدی معروف است که در منابع مذاهب اسلامی دیگر نیز نقل شده است.^۴

این خبر و روایت، حسن یا حسن کالصحیح یا صحیح است.^۵

البته برخی گفته‌اند که جمله «أَنْ يَنْكُلَ بَعْضُهُمْ فَأَجْلَدَ» ممکن است جزو روایت نباشد و منظور این

۱. فاضل مقداد، کنز العرفان، ۳۴۷/۲.

۲. ابوالصلاح حلبی، الکافی فی الفقه، ۴۳۲.

۳. کلینی، الکافی، ۲۱۰/۷؛ فیض کاشانی، الوافی، ۲۵۸/۱۵.

۴. ابن بابویه، الفقیه، ۲۴/۴؛ ابن بابویه، علل الشرائع، ۵۴۰/۲؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ۴۰۹/۲۷ و ۱۹۴/۲۸؛ حر عاملی، هدیة، ۴۴۲/۸.

۵. هادی الی الحق، الأحکام، ۲۲۷/۲؛ ابن حجر عسقلانی، المطالب العالیة، ۵۰۲/۸.

۶. مجلسی، روضة المتقین، ۱۰/۱۰؛ مجلسی، مرآة العقول، ۳۲۳/۲۳؛ طباطبائی، ریاض المسائل، ۴۷۰/۱۵؛ صاحب‌جوهر، جواهر الکلام، ۳۰۵/۴۱؛ موسوی گلپایگانی، تقریرات، ۸۶/۱؛ فاضل لنگرانی، تفصیل الشریعة، ۱۲۱؛ روحانی، فقه الصادق، ۳۹۸/۲۵؛ مقدس اردبیلی، مجمع الفوائد، ۴۵/۱۳.

است که: اولین گواه نخواهم بود، پس چهار گواه باید با هم شهادت دهند.^۱ برخی از محققان، این روایت را به معنای کراهت ادای گواهی به عنوان اولین گواه دانسته‌اند،^۲ چون اگر به معنای حرمت ادای اولین گواهی باشد، منطقاً شهادتی رخ نخواهد داد. فرض روایت در جایی است که گواهان از نظر تعداد کامل هستند و اکنون اولین گواه می‌خواهد گواهی دهد. بر اساس این روایت بهتر است گواه، به عنوان نفر اول ادای گواهی نکند، حداقل برداشتی که می‌شود از این روایت داشت، عدم وجوب ادای گواهی است؛ چون وجوب با کراهت جمع‌شدنی نیست. توضیح آنکه، فرض روایت، حضور چهار گواه است. اکنون که می‌خواهند شهادت بدهند، بر نفر اول مکروه است که اقدام به ادای شهادت کند. اگر نفر اول با توجه به کراهت اقدام به ادای گواهی نکند، نوبت نفر دوم می‌شود و اگر او نیز به این کراهت توجه کند، کسی برای ادای شهادت باقی نمی‌ماند. اگر ادای شهادت واجب باشد، ادای اولین گواهی نمی‌تواند مکروه باشد.

ممکن است گفته شود که حدیث دال بر کراهت نمی‌تواند وجوب را تخصیص بزند، در حالی که در این روایت، عام و خاصی مطرح نیست؛ موضوعی که درباره آن کراهت وارد شده، دقیقاً همان موضوعی است که ممکن است واجب باشد؛ یعنی سؤال این است: ادای اولین گواهی در حق الله محض چه حکمی دارد و به استناد روایت، پاسخ کراهت است و به استناد عمومات، وجوب مطرح است.

با فرض اینکه عام و خاص مطرح باشد؛ یعنی عام، وجوب ادای گواهی و خاص، کراهت ادای اولین گواه باشد، از آنجاکه صدور این روایت قطعی است؛ یا این روایت، ادله عام وجوب شهادت را تخصیص می‌زند و ادای اولین گواهی واجب نیست، بلکه مکروه خواهد بود یا اینکه درباره ادای اولین گواهی، این دو حکم با هم تعارض دارند که در تعارض بین وجوب و کراهت، اصل عدم وجوب است.^۳

۳.۳. حد افترا در صورت عدم اجتماع همه گواهان

از امام صادق (ع) نقل شده است که به امام علی (ع) مراجعه شده بود در خصوص سه نفر که بر جرم زنا شهادت دادند، امام علی (ع) پرسیدند: نفر چهارم کجاست؟ گفتند که الان نفر چهارم می‌آید، ایشان فرمودند بر هر کدام از این سه نفر، حد قذف جاری کنید؛ چراکه نباید در اجرای حدود تأخیر کرد.^۴

۱. مجلسی، روضة المتقین، ۱۱/۱۰.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعه، ۴۰۹/۲۷؛ بروجردی، جامع احادیث الشیعه، ۲۴۶/۲۵.

۳. انصاری، فرائد الأصول، ۱۶۵/۲.

۴. «عن ابی‌عبدالله (ع)، فی ثلاثة شهدوا علی رجل بالزنا، فقال امیرالمؤمنین (ع): این الرابع؟ فقالوا: الآن یجیء، فقال امیرالمؤمنین (ع): حدوهم فلیس فی الحدود نظرة ساعة.» (کلینی، الکافی، ۲۱۰/۷؛ ابن‌بابویه، الفقیه، ۳۴/۴؛ طوسی، تهذیب، ۵۱/۱۰؛ حر عاملی، وسائل، ۱۹۴/۲۸).

این روایت با اندک تفاوتی در نقل‌های مختلف آمده است که برخی از نقل‌ها موثق یا قوی یا معتبر دانسته شده است، اما برخی از محدثان بعضی از اسناد روایت را ضعیف شمرده‌اند.^۵ در منابع اهل سنت نیز مشابه مضمون این روایات آمده است که حضرت رسول (ص) فرمودند: شهادت سه نفر یا دو نفر یا یک نفر بر زنا قبول نیست و بر آن‌ها حد قذف جاری می‌شود و دیگر شهادت این گواهان پذیرفتنی نخواهد بود.^۶

خلاصه اینکه، اگرچه برخی از نقل‌ها از این روایات ممکن است از نظر سندی محکم نباشند، ولی نقل آن‌ها در سه کتاب از کتب اربعه شیعه، اهمیت این موضوع و شهرت آن را نشان می‌دهد و بنا بر نظر صاحب جواهر و برخی دیگر، عمل فقها به مضمون حدیث، قصور سندی آن را جبران می‌کند.^۷ فقها بر اساس این روایات معتقدند: هر چهار گواه باید با هم در دادگاه حضور یابند و آماده ادای گواهی باشند و در صورت عدم تکمیل گواهان، بر همه افرادی که به تحقق جرم شهادت داده‌اند، حد قذف جاری می‌شود.^۸

این حکم اجماعی است یا تقریباً اجماعی است؛ با این توضیح که، صاحب جواهر گفته است که به جز ابن سعید حلی در کتاب الجامع، هیچ‌کس مخالف این حکم نیست. البته این اجماع، اجماع مدرکی است و مورد خدشه واقع شده است.^{۱۱}

شایان ذکر است که برخی از فقها درباره اجرای مجازات قذف بر این گواهان در برخی از فروع مسئله ابراز تردید کرده‌اند؛ چراکه گواهان برای جلوگیری از فساد، اقدام به گواهی کرده‌اند و نه به هدف قذف

-
۱. کلینی، الکافی، ۲۱۰/۷؛ طوسی، تهذیب، ۵۱/۱۰؛ فیض کاشانی، الوافی، ۳۸۵/۱۵؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ۹۶/۲۸ و ۹۷ و ۱۹۴؛ بروجردی، جامع احادیث الشیعه، ۳۶۱/۲۵.
 ۲. سبزواری، مهذب الأحكام، ۲۶۲/۲۷.
 ۳. مجلسی، روضة المتقین، ۴۲/۱۰.
 ۴. خونی، القضاء و الشهادات، ۱۳۹/۲.
 ۵. مجلسی، ملاذ الأخیار، ۹۹/۱۶ و ۳۲۳؛ مجلسی، مرآة العقول، ۳۲۳/۲۳.
 ۶. متقی، کنز العمال، ۴۲۸/۵.
 ۷. صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۳۰۴/۴۱؛ مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، ۲۳۰/۱.
 ۸. ابن بابویه، المقنع، ۴۰۳؛ علامه حلی، قواعد، ۵۲۵/۳؛ فخر المحققین، ایضاح الفوائد، ۴۷۶/۴؛ شهید ثانی، الروضة البهیة، ۵۳/۹؛ شهید ثانی، مسالک الألفهام، ۳۵۶/۱۴؛ فاضل هندی، کشف اللام، ۴۲۹/۱۰؛ طباطبائی، ریاض المسائل، ۴۴۳/۱۳؛ مقدس اردبیلی، مجمع الفانده، ۴۴/۱۳؛ مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، ۲۲۵/۱.
 ۹. سبزواری، مهذب الأحكام، ۲۶۲/۲۷.
 ۱۰. صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۳۰۴/۴۱.
 ۱۱. مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، ۲۲۵/۱.

مسلمان اما در نهایت، نظر مشهور یا اجماع را ترجیح می‌دهند.^۱

آنچه مسلم است عبارت است از اینکه در صورت عدم اجتماع چهار گواه، افراد حاضر نباید اقدام به ادای گواهی کنند یا حداقل ادای گواهی توسط آنان واجب نیست؛ چراکه بر اساس نظر مشهور فقها، به حد قذف محکوم خواهند شد. نمی‌شود که ادای گواهی توسط سه گواه واجد شرایط واجب باشد و درعین حال، به حد قذف محکوم شوند.

از روایات و فتاوی‌ی یادشده در این بخش نیز علاوه بر هشدار بر مؤمنان در مواضع مربوط به نوامیس، اهمیت صیانت از آبروی مسلمان نیز دانسته می‌شود.

بنابراین می‌توان از این فرع چنین نتیجه گرفت که اگر همه گواهان با هم حضور پیدا نکنند، ادای گواهی واجب نیست و ممکن است حرام باشد؛ چراکه منظور از مجازات قذف، جلوگیری از ادای این نوع گواهی است.

۳. ۴. حد افترا در صورت اجتماع همه گواهان و شهادت برخی از گواهان و نکول برخی دیگر

از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمودند: اگر سه نفر شهادت دهند و نفر چهارم از ادای گواهی امتناع ورزد، بر سه نفر حد قذف جاری می‌شود. این روایت، صحیح‌ه‌آیا معتبره خوانده شده است.

مشهور یا اجماع فقیهان،^۲ به استناد این روایت فتوا داده‌اند و معتقدند: اگر هر چهار گواه حاضر شوند و بعد از ادای گواهی توسط سه نفر، فرد چهارم حاضر به ادای گواهی نباشد، بر آن سه نفری که اقدام به ادای گواهی کردند، حد قذف جاری خواهد بود.^۳

برخی از فقها معتقدند: در این صورت نباید حد قذف اجرا شود؛ چون همه گواهان لازم حاضر شده‌اند و فرضشان این بوده است که همه بنابر وظیفه شرعی گواهی دهند، لحتی علامه حلی تصریح کرده است که

۱. مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، ۲۳۱/۱.

۲. «علی بن ابراهیم فی (تفسیره) عن أبیه، عن حماد، عن حریر، عن ابی عبد الله (ع) قال: القاذف یجلد ثمانین جلدة و لا تقبل له شهادة ابدا إلا بعد التوبة أو یکذب نفسه، فان شهد له ثلاثة و أبی واحد، یجلد الثلاثة و لا تقبل شهادتهم حتی یقول أربعة: رأینا مثل العیال فی المکحلة.» (قمی، تفسیر القرآن الکریم، ۹۶/۲؛ فیض کاشانی، الصافی، ۴۱۹/۳؛ حر عاملی، وسائل، ۱۷۷/۲۸؛ بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ۴۸/۴؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۱۱۷/۷۹؛ بروجردی، جامع احادیث الشیعة، ۴۵۴/۲۵).

۳. موسوی کلایگانی، الدر المنضود، ۱۹۳/۱؛ فاضل لنگرانی، تفصیل الشریعة، ۱۲۳.

۴. خونی، القضاء و الشهادت، ۳۰۳/۲؛ مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، ۲۰۳/۱.

۵. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳۰۵/۴۱؛ مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، ۲۳۲/۱.

۶. مقدس اردبیلی، مجمع الفانده، ۴۵/۱۳؛ سزواری، مهذب الأحکام، ۲۶۳/۲۷؛ طباطبائی، ریاض المسائل، ۴۴۵/۱۳؛ روحانی، فقه الصادق، ۳۹۸/۲۵.

۷. مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، ۲۳۲/۱؛ موسوی کلایگانی، الدر المنضود، ۲۲۵/۱.

در این فرع نباید بر گواهان حد جاری شود، وگرنه دیگر هیچ گواهی حاضر به ادای گواهی نیست. این نظر علامه از نظر برخی از فقها از دلایل اعتباری است که توان مقابله با نص را ندارد.^۲

تفاوت این فرع با فروع قبلی آن است که در این فرع، گواه هم از نظر تعداد و هم از نظر اجتماع و آمدن سایر گواهان به اطمینان رسیده است؛ یعنی مشاهده می‌کند که گواهان دیگر حاضر شده‌اند و تعداد آنان برای اثبات جرم کافی است، باین وجود اگر گواهی بدهد ولی گواه بعدی حاضر به ادای گواهی نباشد، به استناد نظر مشهور یا اجماع فقها به حد قذف محکوم می‌شود.

به هر حال، روایات و مشهور فقها این مورد را از موارد اجرای حد قذف می‌دانند و آنچه مسلم است این است که شاهد در معرض حد قذف است؛ چراکه اگر گواه آخر از ادای شهادت امتناع کند، به استناد روایت گفته شده و سخن مشهور فقیهان، بر سه گواه اول حد قذف جاری می‌شود. البته ممکن است اگر عدم سوء نیت او اثبات شود و قاضی از نظر غیر مشهور تبعیت کند، حد قذف بر او اجرا نشود.

وقتی گواه این چنین در معرض حد قذف است، کافی است که اندک تردیدی در گواه وجود داشته باشد که ممکن است گواهان بعدی شهادت ندهند که در این صورت بهتر است برای ادای گواهی حاضر نشود و می‌توان گفت که ادای شهادت بر او واجب نیست.

۳. ۵. حد افترا در صورت ثابت نشدن عدالت شهود

ابوبصیر از امام صادق (ع) نقل کرده است که درباره چهار نفر که بر زنا مردی شهادت دادند ولی عدالتشان ثابت نشده است، فرمودند که بر آنها حد قذف جاری می‌شود. اگرچه این روایت ضعیف دانسته شده است،^۳ اما برخی از فقها بر اساس آن فتوا داده‌اند.^۴

تفصیل‌های مختلفی نیز مطرح شده است، مانند اینکه اگر رد شدن شهادت به دلیل فسقِ خفی باشد، اگرچه شهادت بر زنا ثابت نشده است ولی حد قذف نیز ثابت نمی‌شود.^۵

۱. علامه حلی، مختلف الشیعة، ۱۴۴/۹.

۲. طباطبائی، ریاض المسائل، ۴۴۵/۱۳؛ صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳۰۵/۴۱؛ روحانی، فقه الصادق، ۳۹۸/۲۵.

۳. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳۰۵/۴۱؛ مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، ۲۳۲/۱.

۴. «محملین الحسن باسناده عن الحسن بن سعید، عن ابن محبوب، عن علی بن ابی حمزة، عن ابی بصیر، عن ابی عبد الله فی اربعة شهدوا علی رجل بالزنا فلم يعدلوا، قال: یضربون الحد.» (طوسی، تهذیب، ۷۰/۱۰؛ فیض کاشانی، الوافی، ۳۸۶/۱۵؛ حر عاملی، وسائل، ۱۹۵/۲۸؛ بروجردی، جامع احادیث الشیعة، ۴۷۵/۲۵).

۵. مجلسی، ملاذ الأخیار، ۱۳۹/۱۶؛ فاضل لنکرانی، تفصیل الشریعة، ۱۳۳؛ مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، ۲۳۶/۱.

۶. ابن بابویه، المنتع، ۴۰۳؛ ابن بابویه، الهدایة، ۲۹۲/۲؛ علی بن موسی (ع)، فقه الرضا، ۲۶۲.

۷. فخرالمحققین، ایضاح الفوائد، ۴۷۶/۴؛ فاضل هندی، کشف اللثام، ۴۳۱/۱۰؛ صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳۰۶/۴۱؛ سبزواری، مهذب الأحکام، ۲۶۳/۲۷؛ خمینی، تحریر الوسیلة، ۴۹۴/۲؛ موسوی گلپایگانی، الدر المنضود، ۲۲۸/۱؛ مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، ۲۳۶/۱.

به هر حال، اگر گواهان تعدادشان کامل باشد ولی حکم به عدم عدالت برخی شود، همه گواهان ممکن است به کذب محکوم شوند. بنابراین، اگر چه به طور مستقیم بیان نشده است که ادای گواهی ممنوع است، اما می توان از این فرع چنین استنباط کرد که اگر گواه در خصوص اثبات عدالت سایر گواهان تردید داشته باشد بهتر است شهادت ندهد.

۳.۶. عدم تأیید معرفی شرکای جرم

صاحب وسائل الشیعه بابی به این موضوع اختصاص داده است که اگر خانمی چهار مرتبه به زنا اقرار کند و نام زناکار را نیز اعلام کند، علاوه بر حد زنا به حد کذب محکوم می شود.^۱ از رسول الله (ص) نقل شده است که فرمودند: از خانمی که مرتکب فاحشه شده است مشخصات مرد را نپرسید.^۲

برخی از فقها سند حدیث را قوی می دانند و برخی معتقدند: سند حدیث ضعیف است. البته روایتی با مضمون مشابهی وجود دارد که صحیح است و در ادامه نقل می شود.

از امام باقر (ع) نقل شده است که درباره مردی که به همسرش بگوید من با تو زنا کرده بودم، فرمودند بر مرد حد کذب واجب می شود.^۳

در روایت دیگری از چند طریق از امام علی (ع) نقل شده است که فرمودند: اگر از خانمی که مرتکب فاحشه شده است، مشخصات مرد پرسیده شود و او اعلام کند، علاوه بر زنا، حد کذب نیز بر خانم وارد می شود.^۴

برخی از فقها، سند حدیث را قوی می دانند و برخی نیز معتقدند سند حدیث ضعیف است. مشابه

۱. حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۶/۲۸.

۲. «محمد بن الحسن باسناده عن احمد بن محمد، عن البرقی، عن النوفلی، عن السکونی، عن جعفر، عن ابیه، عن علی (ع) قال: قال رسول الله (ص): لا تسألوا الفاجرة من فجرک، فکما هان علیها الفجور یهون علیها أن ترمی البریء المسلم.» (طوسی، تهذیب، ۴۸/۱۰؛ ابن اشعث، الأشعثیات، ۱۳۸؛ فیض کاشانی، الوافی، ۳۶۷/۱۵؛ حر عاملی، وسائل، ۱۴۶/۲۸؛ نوری، مستدرک، ۷۱/۱۸؛ بروجردی، جامع احادیث الشیعه، ۴۱۸/۲۵؛ ابن حیون، دعائم الإسلام، ۴۶۷/۲).

۳. طباطبائی، ریاض المسائل، ۵۳۰/۱۵.

۴. مجلسی، ملاذ الأخیار، ۹۵/۱۶.

۵. مجلسی، ملاذ الأخیار، ۱۴۹/۱۶؛ مجلسی، مرآة العقول، ۳۲۴/۲۳؛ فاضل هندی، کشف اللثام، ۴۱۶/۱۰؛ سیزواری، مهذب الأحکام، ۲۵۳/۲۷.

۶. «محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد بن عیسی، عن ابن محبوب، عن العلاء بن رزین و ابی ایوب، عن محمد بن مسلم، عن ابی جعفر (ع) فی رجل قال لامرأته: یا زانیة أنا زینت بك قال: علیه حد واحد لکذبه ایها و أما قوله: أنا زینت بك فلا حد فیہ إلا أن یشهد علی نفسه أربع شهادات بالزنی عند الامام.» (کلینی، الکافی، ۲۱۱/۷؛ ابن بابویه، الفقیه، ۵۱/۴؛ طوسی، تهذیب، ۷۶/۱۰؛ فیض کاشانی، الوافی، ۳۶۴/۱۵؛ حر عاملی، وسائل، ۱۹۵/۲۸).

۷. «وبهذا الإسناد عن علی (ع) قال: إذا سألت الفاجرة من فجرک؟ فقالت: فلان، جلدتها حدین: حدا للفجور و حدا لفريتها علی الرجل المسلم.» (کلینی، الکافی، ۲۰۹/۷؛ طوسی، تهذیب، ۴۸/۱۰ و ۶۷؛ فیض کاشانی، الوافی، ۳۶۷/۱۵؛ حر عاملی، وسائل، ۱۴۶/۲۸؛ نوری، مستدرک، ۷۱/۱۸؛ بروجردی، جامع احادیث الشیعه، ۴۱۸/۲۵).

۸. طباطبائی، ریاض المسائل، ۵۳۰/۱۵.

این روایت، در کتب دیگر حدیثی شیعی و نیز در دیگر منابع اسلامی آمده است. به طور کلی زمانی که فردی در زمان اقرار به زنا، طرف مقابل را نیز معرفی کند، ممکن است فقط عمل رابطه جنسی را گفته باشد که قذف نیست؛ چون شاید به وجه حلال یا شبهه‌ای باشد و ممکن است دیگری را به زنا متهم کرده باشد که در این صورت قذف است.^۴

اما برخی از فقها نقل اجماع کرده‌اند که در چنین موردی، حتی اگر حد زنا بر مقرر ثابت نشود، حد قذف بر او اثبات خواهد شد و برخی دیگر معتقدند که در فرض مسئله، اگر حد قذف بر مقرر ثابت نشود، در همه فروض آن تعزیر به دلیل هتک حرمت دیگران ثابت است؛ چراکه نسبت دادن رابطه جنسی به دیگری، خود نوعی هتک حرمت است.

بنابراین، در برخی گناهان و جرم‌ها که جنبه حق‌اللهی محض دارد، معرفی شریک جرم حتی با وجود سؤال دیگران، اگر سبب ایجاد حد قذف بر مقرر نباشد، حداقل سبب تعزیر بر او خواهد بود و از این طریق دانسته می‌شود که وظیفه کشف جرم که به‌عنوان مسئولیتی عام متوجه دادستان است، شامل این قبیل امور نمی‌شود و در این قبیل امور، وظیفه دادستان کشف جرم نیست.

توجه به واژه «مسلم» که در این روایات آمده نیز ضروری است؛ به این معنا که، احکام مذکور در این روایات مبنی بر عدم معرفی شرکای جرم، عام است و شامل همه مسلمانان می‌شود.

۷.۳. وظیفه مؤمنان در خصوص ادای شهادت در حق‌الله محض

باتوجه به فرجه‌های یادشده می‌توان به این نتیجه رسید که اگرچه در روایات و اقوال فقیهان، ادای گواهی در حق‌الله محض صراحتاً منع و حرام نشده است، اما ادای شهادت در حق‌الله محض با مخاطرات فراوانی روبه‌روست. به طور کلی، در مسئله نسبت فاحشه به مسلمانی، اگر گواهان از نظر تعداد کامل و درخور اعتماد باشند و همه شرایط و ارکان شهادت کامل باشد، ادای شهادت مشکلی ایجاد نمی‌کند و اشکالی ندارد، ولی به محض اینکه یکی از شرایط یکی از گواهان در معرض تردید باشد یا حتی یکی از گواهان از ادای شهادت امتناع کند، ممکن است گواه واجد شرایط، در معرض مجازات قذف قرار گیرد.

۱. مجلسی، ملاذ الأخیار، ۹۵/۱۶.

۲. ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا، ۴۳/۱؛ ابن‌شعث، الأئمة، ۱۳۸؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ۱۴۶/۲۸؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۱۱۲/۷۶.

۳. زیدبن‌علی، مسند الإمام زید، ۵۰۰.

۴. محقق حلی، شرائع الإسلام، ۱۳۹/۴؛ شهید ثانی، الروضة البهیة، ۴۹/۹؛ فاضل‌هندی، کشف اللثام، ۴۱۶/۱۰؛ فاضل لنکرانی، تفصیل الشریعة، ۹۴؛ روحانی، فقه الصادق، ۳۹۰/۲۵.

۵. طباطبائی، ریاض المسائل، ۵۳۰/۱۵.

۶. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۲۸۳/۴۱.

یافتن چنین شرایط ایده‌الی که گواه با خاطری آسوده اقدام به گواهی کند، بسیار نادر است. در همه این فرع‌ها، خطرات شهادت به فحشا به‌وضوح بیان شده است اما از سویی دیگر، دستوری از سوی شارع مقدس یافت نمی‌شود که شهادت در حق‌الله محض را به‌خصوص توصیه فرموده باشد. بنابراین شاید بتوان گفت که هدف شارع آن است که تا جایی که ممکن است جرم زنا اثبات نشود. به‌بیان دیگر، هرچند جرم زنا و دیگر جرایم حق‌اللهی محض از گناهان بزرگ هستند و برای آن‌ها مجازات سنگین مقرر شده است، اما آموزه‌های روایی و فقهی نشانگر آن است که گویا هدف شارع در این قبیل امور، بیشتر پوشاندن جرم است، نه مجازات مجرم. بنابراین، در جایی که شخصی می‌خواهد گواهی دهد، درباره تعداد گواهان، عدالت گواهان دیگر و پذیرش گواهی از سوی دادگاه تردید داشته باشد، ادای شهادت چه‌بسا مکروه یا حرام باشد؛ چراکه در معرض اتهام قذف قرارگرفتن، خود گناهی بزرگ است. اما در جایی که از نظر گواه همه شرایط وجود داشته باشد و گواه تصور می‌کند که دادگاه نیز شرایط را کامل خواهد دید، با توجه به ظاهر روایت «لَا أَكُونُ أَوَّلَ الشُّهُودِ الْأَرْبَعَةِ» بسیار بعید است بتوان حکم به وجوب ادای گواهی داد، به‌ویژه آنکه این روایت صحیح است، البته حکم به اباحه یا کراهت در مواردی نادر که همه شرایط گواهی و گواهان کامل است می‌تواند مستحکم باشد.

نتیجه‌گیری

در مواردی که جرم با حقوق اشخاص مرتبط است، مانند تجاوز به‌عنف یا ایجاد آسیب به دیگران، همه مسلمانان برحسب واجب کفایی وظیفه دارند واقعه و جرم را مشاهده و ادای شهادت کنند، اما در مواردی که حقوق اشخاص مطرح نیست و به اصطلاح حق‌الله محض است، تلاش برای مشاهده جرم با حرمت تجسس و وجوب اخلاقی ستر منافات دارد و نه تنها واجب نیست، بلکه چه‌بسا امری ناپسند و برخلاف آموزه‌های شارع به‌شمار می‌آید.

اگر به هر دلیلی شخصی جرمی را مشاهده کرد، ادای گواهی در جایی که احتمال معقولی برای اثبات جرم وجود ندارد؛ مانند آنکه گواهان از جهت تعداد یا شرایط، کامل نباشند، حرام یا مکروه است و برخلاف آیات قرآن و روایات است؛ چراکه بر اساس آیات، روایات و اقوال فقیهان، در چنین مواردی نه تنها جرم مربوط به حق‌الله ثابت نمی‌شود، بلکه گواه به‌دلیل نسبت دادن جرم به مجازات حد قذف محکوم می‌شود.

اما در مواردی که همه شرایط از نظر گواه موجود باشد، یعنی شاهد معتقد است که تعداد گواهان کامل

است و همه عادل اند و هیچ کدام منصرف نخواهند شد، در این صورت ادای شهادت هر چند حرمتی ندارد، ولی در مقام عمل، حکم به عدم وجود درست تر به نظر می آید؛ چراکه در اکثر موارد قریب به اتفاق، احتمال عدم اثبات منتفی نیست و همیشه این احتمال دارد که جرم ثابت نشود، ولی قذف به راحتی ثابت می شود؛ چون گواه در حضور دادگاه جرم را به متهم نسبت داده بود. تنها جایی که خطر قذف ممکن است مطرح نباشد جایی است که احتمال اثبات جرم نزدیک به یقین باشد که بسیار نادر است؛ از این رو، به طور کلی می توان گفت: به نظر می رسد قاعده اصلی مستنبط از آیات و روایات و نظرات فقیهان، عدم وجوب ادای گواهی در حق الله محض است.

منابع

قرآن کریم

- ابن اشعث، محمد بن محمد. الأشعثیات. تهران: مکتبه نینوی الحدیثه. چاپ اول، بی تا.
- ابن بابویه، محمد بن علی. المقنع. قم: مؤسسه الإمام الهادی. ۱۴۱۵ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی. الهدایة فی الأصول و الفروع. قم: مؤسسه الإمام الهادی. چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی. علل الشرائع. نجف: المکتبه الحیدریه. ۱۳۸۳ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی. عیون اخبار الرضا. بیروت: اعلمی. چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی. کتاب من لایحضره الفقیه. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی. المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانیة. ریاض: دار العاصمة. چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
- ابن حیون، نعمان بن محمد. دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام. قم: آل البیت (ع). چاپ دوم، ۱۳۸۵ق.
- ابوالصلاح حلبی، تقی بن نجم. الکافی فی الفقه. اصفهان: مکتبه الإمام امیر المؤمنین (ع). چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
- استادی، رضا. «حق الله و حق الناس»، نور علم. دوره ۳، ش ۳، مهر ۱۳۶۷، ۱۵۳ تا ۱۶۸.
- امام زین العابدین علیه السلام. الصحیفة السجادیة. قم: نشر الهادی. چاپ سوم، ۱۳۷۸.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین. فرائد الأصول. قم: مجمع الفکر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
- بحرانی، هاشم بن سلیمان. البرهان فی تفسیر القرآن. قم: البعثة. بی تا.
- بروجردی، حسین. جامع احادیث الشیعة. قم: بی تا. ۱۳۹۹ق.
- حراغلی، محمد بن حسن. تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل المسائل الشریعة. قم: آل البیت (ع). ۱۴۱۴ق.
- حراغلی، محمد بن حسن. هدایة الأمة الی أحكام الأئمة. بی جا: مجمع البحوث الإسلامیة. بی تا.
- حسن زاده، مهدی. «اثر تعذر حضور شاهد برای ادای گواهی»، حقوق اسلامی. دوره ۹، ش ۳۵، بهمن ۱۳۹۱،

- خمینی، روح‌الله. تحریر الوسیلة. نجف: دار الکتب العلمیة. چاپ اول، ۱۳۹۰ق.
- خوئی، ابوالقاسم. القضاء و الشهادات. قم: مکتبة الإمام الخوئی. چاپ اول، ۱۴۲۸ق.
- روحانی، محمدصادق. فقه الصادق. قم: مدرسه الإمام الصادق(ع). چاپ سوم، ۱۴۱۲ق.
- روحانی مقدم، محمد. «آثار قضایی حق الله و حق الناس»، فقه و مبانی حقوق. دوره ۲، ش ۱، پاییز ۱۳۸۴، ۱۱۱ تا ۹۹.
- زیدبن علی. مسند الإمام زید. بیروت: دار مکتبة الحیة. بی تا.
- سبزواری، عبدالأعلى. مهذب الأحكام فی بیان الحلال و الحرام. بی جا: آیت الله العظمی سیدسبزواری. ۱۴۱۷ق.
- شافعی، محمدبن ادريس. الأم. بیروت: دار المعرفة. ۱۴۱۰ق.
- شاکری، ابوالحسن و مسعود قاسمی. «پاسخ به جرم مشهود در سیاست جنایی ایران با نگاه به حقوق انگلستان»، پژوهش های دانش انتظامی. دوره ۱۸، ش ۱، بهار ۱۳۹۵، ۸۳ تا ۱۰۲.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة. قم: داوری. چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام. قم: مؤسسة المعارف الإسلامية. ۱۴۱۹ق.
- صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. تهران: دار الکتب الإسلامية. چاپ هفتم، ۱۳۶۴.
- صدری، سیدمحمد؛ خدیجه صادقی موحد. «گستره گواهی و شهادت زن در اسلام»، پژوهش های فقه و حقوق اسلامی. دوره ۱۱، ش ۴۱، پاییز ۱۳۹۴، ۷۱ تا ۹۶.
- طباطبائی، علی بن محمد(ع). ریاض المسائل فی بیان احکام الشرع بالدلائل. قم: آل البیت(ع). چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- طباطبائی، محمدحسین. المیزان فی تفسیر القرآن. قم: اسماعیلیان. ۱۳۷۲.
- طبرسی، فضل بن حسن. مجمع البیان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسة الأعلمی. چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- طوسی، محمدبن حسن. تفسیر التبیان. بیروت: احیاء التراث العربی. بی تا.
- طوسی، محمدبن حسن. تهذیب الأحکام. تهران: دار الکتب الإسلامية. چاپ چهارم، ۱۳۶۳.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة. قم: مؤسسة امام صادق. چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. قواعد الأحکام. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. مختلف الشیعة فی أحکام الشریعة. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
- علی بن موسی(ع)، امام هشتم. فقه الرضا(ع). مشهد: المؤتمر العالمی للإمام الرضا. چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
- فاضل لنکرانی، محمد. تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة: الحدود. قم: مرکز فقه الأئمة الأطهار(ع)، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.

فاضل لنکرانی، محمدجواد. «قاعدة فقهی تقدم حق الناس بر حق الله»، فقه و اجتهاد. س ۵، ش ۱۰، مهر ۱۳۹۷، ۲۵ تا ۹.

فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله. کنز العرفان فی فقه القرآن. تهران: مکتبه المرتضویه لإحياء آثار الجعفرية. ۱۳۴۳. فاضل هندی، محمد بن حسن. کشف اللثام و الأبهام فی شرح قواعد الأحكام. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۶ق.

فخرالمحققین، محمد بن حسن. ایضاح الفوائد فی شرح إشکالات القواعد. قم: اسماعیلیان. چاپ اول، ۱۳۸۹ق. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی. الصافی فی التفسیر القرآن. تهران: مکتبه الصدر. چاپ چهارم، ۱۴۱۶ق. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی. المحجة البيضاء. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ چهارم، ۱۴۱۷ق. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی. الوافی. اصفهان: مکتبه الإمام امیرالمؤمنین علی العامة. ۱۴۱۱ق. قمی، علی بن ابراهیم. تفسیر القرآن الکریم. بیروت: دار السورور. چاپ اول، بی تا. کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. تهران: دار الکتب الإسلامیه. چاپ سوم، ۱۳۶۲. مامقانی، عبدالله. مرآة الکمال. قم: دلیل ما. چاپ پنجم، ۱۳۸۵.

متقی، علی بن حسام الدین. کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال. بیروت: مؤسسة الرسالة. چاپ پنجم، ۱۴۰۱ق. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار. بیروت: الوفاء. چاپ دوم، بی تا. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول. تهران: دار الکتب الإسلامیه. چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار. قم: مکتبه آیت الله المرعشی. چاپ اول، ۱۴۰۷ق.

مجلسی، محمد تقی بن مقصود علی. روضة المتقین. بی جا: کوشانپور. چاپ دوم، ۱۴۰۶ق. محقق حلی، جعفر بن حسن. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام. تهران: استقلال. چاپ دوم، ۱۴۰۹ق. مفید، محمد بن محمد. الإختصاص. بیروت: دار المفید. بی تا. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. زبدة البیان فی أحكام القرآن. تهران: مکتبه المرتضویه لإحياء آثار الجعفرية، چاپ اول، بی تا.

مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الأذهان. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۶ق.

مکارم شیرازی، ناصر. انوار الفقاهة؛ کتاب الحدود و التعزیرات. قم: مدرسة الإمام امیرالمؤمنین، چاپ اول، ۱۳۷۷. موسوی گلپایگانی، محمد رضا. الدر المنضود فی احکام الحدود. قم: دار القرآن الکریم. چاپ اول، ۱۴۱۲ق. موسوی گلپایگانی، محمد رضا. تقریرات الحدود و التعزیرات. قم: مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی. ۱۳۸۶.

میرخلیلی، احمد؛ عباس کلانتری خلیل آباد و دیگران. «قلمرو شفاعت در اقسام مجازات»، فقه و اصول. دوره ۵۱، ش ۴، اسفند ۱۳۹۸، ۱۱۵ تا ۱۳۷.

نراقی، احمد بن محمد مهدی. معراج السعادة. قم: هجرت. بی تا.

نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد. اخلاق ناصری. تهران: علمیة اسلامیة، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

نوبهار، رحیم. «بررسی فقهی الزام به ادای شهادت در دعاوی کیفری»، تحقیقات حقوقی. دوره ۷، ش ۴۰، دی ۱۳۸۳، ۹۳ تا ۱۵۴.

نوری، حسین بن محمد تقی. مستدرک الوسائل. قم: آل البیت. چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق.

ورعی، سید جواد. «امر به معروف و نهی از منکر و گناهان پنهان و آشکار»، حکومت اسلامی. دوره ۱۷، ش ۶۵، پاییز ۱۳۹۱، ۸۱ تا ۱۰۴.

هادی الی الحق، یحیی بن حسین. الأحکام فی بیان الحلال و الحرام. صنعا: مكتبة اليمن الكبرى. چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.

Transliterated Bibliography

Abū al-Ṣalāḥ Ḥalabī. Taqī ibn Najm. *al-Kāfī fī al-Fiqh*. Isfahān: Maktaba al-Imām Amīr al-Mu'minīn (AS).

Chāp-i Awwal, 1983/1403.

‘Alī ibn Mūsā (AS), Imām Hashtum. *Fiqh al-Riḍā (AS)*. Mashhad: al-Mu’tamar al-‘Ālamī Li-al-Imām al-Riḍā.

Chāp-i Awwal, 1986/1406.

‘Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Mukhtalif al-Shī’a fī Ahkām al-Sharī’a*. Qum: Mū’assisa al-Nashr al-Islāmī.

Chāp-i Duvvum, 1993/1413.

‘Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Qawā’id al-Ahkām*. Qum: Mū’assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal,

1998/1419.

‘Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Tahrīr al-Ahkām al-Sharīyah ‘alā Madhab al-Imāmiya*. Qum: Mū’assisa-

yi Imām Ṣādiq (AS). Chāp-i Awwal, 2001/1422.

Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. *al-Farā’id al-Uṣūl*. Qum: Majm‘ al-Fikr al-Islāmī. Chāp-i Awwal,

1998/1419.

Bahrānī, Hāshim ibn Sulaymān. *al-Burhān fī Tafsīr al-Qurān*. Qum: al-Ba’tha. s.d.

Burūjirdī, Ḥusayn. *Jāmi’ Ahādith al-Shī’a*. Qum: s.n. 1979/1399.

Fāḍil Hindī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Kashf al-Lithām wa al-Ibhām fī Sharḥ Qawā’id al-Ahkām*. Qum:

Mū’assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1995/1416.

Fāḍil Miqdād, Miqdād ibn ‘Abd Allāh. *Kanz al-‘Irfān fi Fiqh al-Qurān*. Tehran: Maktaba al-Murtaẓawīya li-Iḥyā’ al-‘Āsār al-Ja‘fariya. 1965/1343.

Fakhr al-Muḥaqqiqīn, Muḥammad ibn Ḥasan. *Īdāh al-Fawā’id fi Sharḥ Ishkālāt al-Qawā’id*. Qum: Ismā‘īliyyān. Chāp-i Awwal, 1970/1389.

Fayḍ Kāshānī, Muḥammad ibn Shāh Murtaẓā. *al-Maḥja al-Bayḍā’*. Qum: Mū’assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Chāhārum. 1996/1417.

Fayḍ Kāshānī, Muḥammad ibn Shāh Murtaẓā. *al-Ṣāfi fi al-Tafsīr al-Qurān*. Tehran: Maktaba al-Ṣadr. Chāp-i Chāhārum. 1995/1416.

Fayḍ Kāshānī, Muḥammad ibn Shāh Murtaẓā. *al-Wāfi*. Isfahān: Maktaba al-Imām Amīr al-Mu‘minīn ‘Alī ‘Āmah. 1991/1411.

Fāzil Lankarānī, Muḥammad Javād. “Qawā’id-yi Fiqhī Taqadum Ḥaqq al-Nās bar Ḥaqq Allāh”, *Fiqh va Jtihād*. Yr. 5, no. 10, Mihr 2019/1397, 9-25.

Fāzil Lankarānī, Muḥammad. *Tafṣīl al-Sharī‘a fi Sharḥ Tahṛīr al-Wasīla; al-Ḥudūd*. Qum: Markaz-i Fiqh al-‘Āmah al-Aṭhār(AS). Chāp-i Awwal, 2002/1422.

Hādī ilā al-Ḥaqq, Yahyā ibn Ḥusayn. *al-Aḥkām fi Bayān al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. San‘ā: Maktaba al-Yaman al-Kubrā. Chāp-i Awwal, 1990/1410.

Ḥasanzādih, Mahdī. “Asar Ta’adhur Ḥuzūr Shāhid Barāy Adāy Guvāhī”, *Huqūq Islāmī*. Durīh-yi 9, no. 35, Bahman 2013/1391, 95-111.

Ḥurr ‘Āmilī, Muḥammad ibn Ḥasan. *al-Hidāya al-Mah ilā Aḥkām al-‘Immah*. s.l. Majma‘ al-Buḥūth al-Islāmīyya. s.d.

Ḥurr ‘Āmilī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Tafṣīl Wasā’il al-Shi‘a ilā Taḥṣīl Masā’il al-Sharī‘a*. Qum: Āl al-Bayt(AS). 1994/1414.

Ibn Ash‘ath, Muḥammad ibn Muḥammad. *al-Ash‘athiyāt*. Tehran: Maktaba Niynawā al-Ḥadītha. Chāp-i Awwal, s.d.

Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ‘Alī. *al-Hidāya fi al-Uṣūl wa al-Furū’*. Qum: Mū’assisa al-Imām al-Hādī. Chāp-i Awwal, 1997/1418.

Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ‘Alī. *al-Muqni’*. Qum: Mū’assisa al-Imām al-Hādī. 1995/1415.

Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ‘Alī. *‘Ilal al-Sharā’i’*. Najaf: al-Maktaba al-Ḥydariyya. 1964/1383.

- Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ‘Alī. *Kitāb Man Lā Yaḥḍuruh al-Faqīh*. Qum: Mū’assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Duwwum, 1984/1404.
- Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ‘Alī. *‘Uyūn Akhbār al-Rizā*. Beirut: A’alamī. Chāp-i Awwal, 1984/1404.
- Ibn Hajar ‘Asqalānī, Aḥmad ibn ‘Alī. *al-Maṭālib al-‘Āliyah bi Zawā’id al-Masānid al-Thamāniya*. Riyāḍ: Dār al-‘Āsimah. Chāp-i Awwal, 1998/1419.
- Ibn Hiyūn, Nu’mān ibn Muḥammad. *Da’ā’im al-Islām wa Dhikr al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Qum: Āl al-Bayt(AS). Chāp-i Duwwum, 1966/1385.
- Imām Zayn al-‘Ābidīn(AS). *al-Ṣaḥīfah-yi al-Sajādiyah*. Qum: Nashr-i al-Hādī. Chāp-i Sivum, 1999/1378.
- Khū’ī, Abū al-Qāsim. *al-Qaḍā’ wa al-Shahādāt*. Qum: Maktaba al-Imām al-Khū’ī. Chāp-i Awwal, 2007/1428.
- Khumaynī, Rūḥ Allāh. *Tahrīr al-Wasilah*. Najaf: Dār al-Kutub ‘Ilmiyyah. Chāp-i Awwal, 1971/1390.
- Kulīnī, Muḥammad ibn Ya’qūb. *al-Kāfi*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyya. Chāp-i Sivum, 1983/1362.
- Majlisi, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Taqī. *Bihār al-Anwār al-Jāmi‘a li-Durar Akhbār A’imma al-Athār*. Beirut: al-wafā’. Chāp-i Duvvum, s.d.
- Majlisi, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Taqī. *Malādh al-Akhyār fi Fahm Tahdhib al-Akhhār*. Qum: Maktaba Āyat Allāh al-Mar‘ashī. Chāp-i Awwal, 1987/1407.
- Majlisi, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Taqī. *Mir’āt al-Uqūl fi Sharḥ Akhbār Āl al-Rasūl*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyya. Chāp-i Duvvum, 1983/1403.
- Majlisi, Muḥammad Taqī ibn Maqṣūd ‘Alī. *Rawḍa al-Muttaqīn*. s.l. Kūshānbūr, 1986/1406.
- Makārim Shīrāzī, Nāsir. *Anwār al-Faqāhah; Kitāb-i al-Ḥudūd wa al-Ta’zīrāt*. Qum: Madrisah-yi al-Imām Amīr al-Mu’minīn, Chāp-i Awwal, 1998/1377.
- Māmaqānī, ‘Abd Allāh. *Mir’āt al-Kamāl*. Qum: Dalīl-i Mā. Chāp-i Panjum, 2007/1385.
- Mīr Khalīl, Aḥmad; ‘Abbās Kalāntari Khalīlābād et al. “Qalamrū Shafā’at dar Aqsām Mujāzāt”, *Fiqh va Uṣūl*. Durīh-yi15, no. 4, Isfand 2020/1398, 115-137.
- Mufīd, Muḥammad ibn Muḥammad. *al-Ikhtisāṣ*. Beirut: al-Dār al-Mufīd. S.d.
- Muḥaqqiq Ḥillī. Ja’far ibn Ḥasan. *Sharā’i’ al-Islām fi Masā’il al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Tehran: Istiqlāl. Chāp-i Duvvum, 1989/1409.
- Muqaddas Ardabīlī, Aḥmad ibn Muḥammad. *Majma‘ al-Fā’ida wa al-Burhān fi Sharḥ Irshād al-Adhhān*. Qum: Mū’assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1995/1416.

Muqaddas Ardabilī, Aḥmad ibn Muḥammad. *Zubda al-Bayān fī Ahkām al-Qurān*. Tehran: al-Maktaba al-Murtaẓawīya Iḥyā' Āsar Ja'farīya. Chāp-i Awwal, s.d.

Musawī Gulpāygānī, Muḥammad Riḍā. *al-Durr al-Manḍūd fī Ahkām al-Hudūd*. Qum: Dār al-Qurān-i al-Karīm. Chāp-i Awwal, 1992/1412.

Musawī Gulpāygānī, Muḥammad Riḍā. *Taqrīrāt al-Hudūd wa al-Ta'zīrāt*. Qum: Markaz-i Itilā'āt va Madārik-i Islāmī. 2008/1386.

Muttaqī, 'Alī ibn Ḥisām al-Dīn. *Kanz al-Ummāl fī Sunan al-Aqwāl wa al-Af'āl*. Beirut: Mū'assisa Risālah. Chāp-i Panjum, 1981/1401.

Narāqī, Aḥmad ibn Muḥammad Mahdī. *Mi' rāj al-Sa'āda*. Qum: Hijrat. S.d.

Naṣīr al-Dīn Ṭūsī, Muḥammad ibn Muḥammad. *Akhḻāq Nāṣirī*. Tehran: 'Ilmiyya Islāmīyya, Chāp-i Awwal, 1993/1413.

Nūbahār, Raḥīm. "Barrisī Fiqhī Ilzām bi Adāy Shahādat dar Da'āvi Kiyfari", *Tahqīqāt Huqūqī*. Durih-yi 7, no. 40, Diy 2005/1383, 93-154.

Nūrī, Ḥusayn ibn Muḥammad Taqī. *Mustadrak al-Wasā'il*. Qum: Āl al-Bayt(AS) . Chāp-i Duvvum, 1988/1408.

Qumī, 'Alī ibn Ibrāhīm. *Tafsīr al-Qurān al-Karīm*. Beirut: Dār Surūr. Chāp-i Awwal, s.d.

Qurān-i Karīm

Rūḥānī Muqadam, Muḥammad. "Āsar Qadāyī Haqq Allāh va Haqq al-Nās", *Fiqh va Mabānī Huqūq*. Durih-yi 2, no. 1, autumn 2005/1384, 99-111.

Rūḥānī, Muḥammad Ṣādiq. *Fiqh al-Ṣādiq(AS)*. Qum: Madrisah-yi al-Imām al-Ṣādiq (AS). Chāp-i Sivum, 1992/1412.

Sabzawārī, 'Abd al-'Alā. *al-Muhadhdhab al-Ahkām fī Bayān al-Halāl wa al-Harām*. s.l. Āyat Allāh al-'Uzmā Sayyid Sabzawārī. 1996/1417.

Ṣadrī, Sayyid Muḥammad; Khadijīh Ṣādiqī Muwaḥhid. "Gustarih-yi Gūvāhī va Shahādat Zan dar Islām", *Pazhūhish-hā-yi Fiqh va Huqūq Islāmī*. Durih-yi 11, no. 41, autumn 2016/1394, 71-96.

Ṣāhib Jawāhir. Muḥammad Ḥasan ibn Bāqir. *Jawāhir al-Kalām fī Sharḥ Sharāy' al-Islām*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. Chāp-i Haftum, 1985/1364.

Shāfi'ī, Muḥammad ibn Idrīs. *al-Umm*. Beirut: Dar al-Ma'rifa. 1990/1410.

Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn 'Alī. *al-Rawḍa al-Bahiya fi Sharḥ al-Lum'a al-Dimashqiya*. Qum: al-Dāwarī. Chāp-i Awwal, 2001/1422.

Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn 'Alī. *Masālik al-Afhām ilā Tanqīḥ Sharā'i al-Islām*. Qum: Mū'assisa al-Ma'ārif al-Islāmiyya. 1998/1419.

Shākiri, Abū al-Ḥasan va Mas'ūd Qāsimī. "Pāsukh bi Jurm Mashhūd dar Siyāsat Jināyī Irān bā Niḡāhi bi Ḥuqūq Ingilistān", *Pazhūhish-hā-yi Dānish Intizāmī*. Durih-yi 18, no. 1, spring 2017/1395, 83-102.

Ṭabarsī. Faḍl ibn Ḥasan. *Majma' al-Bayān fi Tafsīr al-Qurān*. Beirut: Mū'assisa al-A'lamī. Chāp-i Awwal, 1995/1415.

Ṭabāṭabāyī, 'Alī ibn Muḥammad. *Riyāḍ al-Masā'il fi Bayān Ahkām al-Shar' bi al-Dalā'il*. Qum: Āl al-Bayt(AS). Chāp-i Awwal, 1989/1409.

Ṭabāṭabāyī, Muḥammad Ḥusayn. *al-Mizān fi Tafsīr al-Qurān*. Qum: Ismā'iliyān. 1993/1372.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Tafsīr al-Tibyān*. Beirut: Dār Iḥyā' al-Tūrāth al-'Arabī. s.d.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Tahdhīb al-Ahkām*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyya. Chāp-i Chāhārum, 1984/1363.

Ustādī, Rizā. "Ḥaqq Allāh va Ḥaqq al-Nās", *Nūr 'Ilm*. Durih-yi 3, no. 3, Mihr 1988/1367, 153-168.

Wara' ī, Sayyid Javād. "Amr-i bi Ma'rūf va Nahy az Munkar va Gunāhān Pinhān va Āshikār", *Ḥukumat Islāmī*. Durih-yi 17, no. 65, autumn 2013/1391, 81-104.

Yazīd ibn 'Alī. *Musnad al-Imām Yazīd*. Beirut: Dār Maktaba al-Ḥayāt. S.d.